

واقعیت‌هایی که وجود داشته و دارند در نقد نامه‌ای بنویسم. با وجود ناراحتی جسمانی و آشفتگی درونی‌ام، ده‌ها بار آنرا نوشتم و تغییر دادم تا در نهایت با ترجمه‌ی روسی آن برای مولف کتاب فرستادم و از او خواستم کتب‌به اشتباهات خود اعتراف کند. اینک ترجمه‌ی آن نامه"

"لودمیلا الکسونای عزیز،

"نظر و انتقاد خودم را در مورد کتاب شما به نام "زاله‌ی اصفهانی" برایتان می‌فرستم. پیش از هر چیز می‌خواستم پاسخی از شما دریافت کنم مبنی بر اینکه متعهد شوید که در آینده به رفع اشتباهات مندرج در کتاب خواهید پرداخت. خواست دیگرم این است که نسخه‌های باقی‌مانده‌ی کتاب نامبرده را خریداری کرده از پخش و توزیع آنها پیش‌گیری کنید تا خوانندگان به گمراهی کشانده نشوند. سرانجام امیدوارم طی نامه‌ای تحریفات و نادرستی مطالبی را که نوشته‌اید شخصا تصدیق کنید که این برای من بسیار لازم است. و نیز امید است اسناد و مدارکی را که از بایگانی من برداشته‌اید پس بفرستید. زاله"

بنظرم بی‌مناسبت نیست اگر متن آن نظرات و انتقاداتی را که به دو زبان فارسی و روسی برای مولف کتاب فرستادم در اینجا عیناً نقل کنم. چون این‌ها هم گوشه‌هایی از شرح احوال من اند که چرا نهفته و ناگفته بماند؟

متن انتقادات:

نگاهی به کتاب "زاله‌ی اصفهانی"، تألیف ل. ا. سالویا نوا، آکادمی علوم جمهوری ازبکستان، انستیتوی خاورشناسی بنام ابوریحان بیرونی، انتشارات آکادمی علوم ازبکستان، تاشکند، ۱۹۹۲.

هنگامی که این دفتر به دستم رسید، شوق و هیجان شگفتی سراپای وجودم را فراگرفت و در عین حال، یک‌اندوه‌نهفته‌ی ناگفتنی، که از یادآوری روزگار گذشته و عمر سپری‌گشته به هر انسانی دست می‌دهد، مرا نیز دگرگون کرد، بویژه که عکس دوران جوانی‌ام را روی کتاب دیدم.

از سوی دیگر، یرتو شادی غرور آمیزی دل و جانم را بر افروخت که از فراموش شدگان نیستم. فروغ مهر و توجه دیگران همواره بر من تابیده است. این

پرتو، از آغاز نوجوانی ام در ایران و سپس در دراز مدت اقامت من در اتحاد شوروی، هیچ گاه خاموش نشده است.

در آخرین سال های چهل میلادی که ژاله دانشجوی دانشگاه آذربایجان بود، ادیبان و محققان در ازبکستان و آذربایجان در پیرامون شعر وی چند اثر تحقیقی نوشتند، که نخستین آن متعلق به دکتر رضایف است که تز دکتری (دسرتاسیون) خود را در باره ی پنج شاعر ایران و از آن جمله ژاله، در سال ۱۹۵۱ در تاشکند به پایان رساند. پس از او دو فوق لیسانس (دیپلم) توسط فارغ التحصیلان دانشکده ی خاور شناسی آذربایجان در باره ی ژاله نوشته شد. چند سال بعد دکتر حسین اف در باکو کتابی در باره ی شاعران ایران انتشار داد که بخشی از آنرا به ژاله اختصاص داده بود. دانشمندان و پژوهندگان ادبیات ایران در مسکو و دیگر شهرها و جمهوری های شوروی نیز کتابها، رسالات و پیشگفتارهای ارزنده ای نوشتند که بخشی را هم به ژاله بخشیده اند.

سر انجام خانم سالویا نوا در تاشکند سالها وقت خود را صرف گردآوری اسناد و اشعار فراوان کرد تا به شناخت و شناساندن ژاله بپردازد و کتاب "ژاله ی اصفهانی" را به چاپ برساند.

با ابراز قدردانی از زحماتی که مولف متحمل شده، و البته با تشکر از آکادمی علوم ازبکستان که برای وی شرایط مساعد فراهم کرده اند، خود را موظف می دانم آنچه که در مورد این کتاب بنظرم می رسد آشکارا بیان کنم تا نکاتی را که با واقعیت زندگی ژاله وفق نمی دهند نشان بدهم. به امید اینکه شخص مولف در رفع و اصلاح آنها بکوشد.

اصولاً جای پرسش است که آیا این دفتر بیانگر بیوگرافی معمولی یک شاعر است یا نقد ادبی، یا این که گزارش زندگینامه ی یک فرد سیاسی است؟ که روی مساله ی سوم بیش از اندازه کار شده است. علت آن است که مولف اساساً زیر تاثیر نظراتی قرار گرفته که ۴۰ سال پیش توسط دیگران و در شرایط سیاسی - اجتماعی فشرده ی آن زمان نگاشته شده بودند. در آن دوران که گرته ای از "سرب و سیماب" بر سراسر جامعه ی شوروی، و البته بر روی هنر و ادبیات، پاشیده شده بود

رضایف و دیگران ناگزیر بودند چهره های ادبی مورد بررسی شان را هر چه انقلابی تر و حزبی تر تصویر کنند تا بتوانند به کار علمی و ادبی خود در انستیتو ها ادامه دهند.

البته انقلابی بودن و مبارزه کردن، اگر در راه آزادی واقعی انسان ها از ستم و اسارت باشد و اگر به افراط و تجاوز نگراید، به هنر و هنرمند بسا یاری ها برساند. اما اگر مقیاس و معیار سنجش شعر و دیگر رشته های هنری تنها در حزبی و سازمانی بودن هنرمند خلاصه شود بدون شك به نتیجه ی درستی نخواهد رسید. و این جا است که مولف کتاب، بیوگرافی ژاله را فقط در چارچوب فعالیت های اغراق آمیز حزبی تصویر کرده و جنبه های ایدئولوژیک شعر او را به گونه ای وانمود می کند که به کار خود او می آید و در نتیجه با واقعیت های زندگی ژاله وفق نمی دهد.

برای نمونه به چند مثال می پردازم: در صفحه ی ۱۸ کتاب می نویسد: ژاله در سال های جنگ جهانی دوم با همسر آینده اش سرگرم مبارزه ی مخفی زیر زمینی بود. در حالی که نه آن زمان، و نه پس از آن، او هیچ وقت مبارزه ی مخفی نکرده است. در همان جا می نویسد: ژاله عضو سازمان دمکراتیک زنان وابسته به حزب توده ی ایران بود. که این نادرست است. در صفحه ی ۶ آمده است که: سال ۱۹۴۶ ژاله به عضویت حزب توده ی ایران در آمد. آیا شخص مولف کارت حزبی او را دیده است که با این قاطعیت نظر می دهد؟ البته پس از مدتی که از مهاجرت ژاله به شوروی گذشت، عضو آن حزب شد، بدون داشتن شغل و مسئولیت سازمانی. هرگاه در نشست های حزبی شرکت می کرد شعر های وطنی اش را می خواند که اشک غم نوستالژی را در چشمان مرد و زن می دید و امروز هم یاد بسیاری از آنان در دل او شعله ور است. اوائل سال ۱۹۷۰ از حزب کناره گرفت و سال ۱۹۸۰ که به ایران برگشت با حزب توده و با هیچ گروه و دسته ی سیاسی دیگر تماس و ارتباط سازمانی برقرار نکرد.

راستی که جای شگفتی است که چرا ژاله باید این گونه مطالب خصوصی را که بهیچوجه با شعر وی و بویژه با کار تحقیق ادبی مولف ارتباط ندارد،

آفریقا. شرکت در سمپوزیوم "ادبیات و جهان معاصر". و برای ایراد سخنرانی هائی پیرامون شعر معاصر ایران. بنا بر دعوت دانشگاه ازبکستان توسط دکتر شامحمداف (مترجم اشعار ژاله بزبان ازبکی). در سفر سوم ۱۹۶۹ به بیماری شبه وبا دچار شد که مورد معالجه و مراقبت های بسیار خوب قرار گرفت و به مسکو برگشت. در اوائل سال های هفتاد، روزهای دشواری بر ژاله می گذشت. تشدید بیماری و اخبار برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله و تاجگذاری و دیدبانی آریا مهری، آرزوی بازگشت به وطن را در دل او به تشوش تبدیل کرده بود. اگر چه دو نور و نیروی هستی بخش، یعنی تلاش و امید، او را هرگز ترك نکردند. اما بهر حال تلاطم های دنیای درون و جهان بیرون او را آشفته کرده بودند.

دلَم می گیرد از خانه.

دلَم می گیرد از اخبار روزانه،

گر از بازار گرم و جنگ سرد این و آن باشد.

نه از راز شکوفائی نیروهای انسانی.

فضای باز می خواهیم،

که همچون آسمان ها بیکران باشد

و دنیائی که از انسان نخواهد

قتل و قربانی.

جالب است که این فضای باز را که ژاله ۲۰ سال پیش می خواست، امروز در ایران به معنای "گلاسنوست" بکار می برند. و راستی اگر در پرتوی فضای باز - آزادی بیان، امروز ما چیزهائی را که با چشم خود دیده ایم و با وجدان خویش تجربه کرده ایم، نکوئیم و ننویسیم، آیا در برابر آیندگان که می خواهند به ژرفای احساس و اندیشه ی ما پی ببرند و با رمز و راز شکست ها و پیروزی های نسل ما آشنا شوند، بی تفاوتی و کوتاهی بخرج نداده ایم؟

اینک به چند مطلب نا گفته می پردازم: مولف خبر می دهد که ژاله هزار

بیت از اشعار شاعران کلاسیک و معاصر آذری زبان را به شعر فارسی ترجمه کرد.

۱- درست است. پیشنهاد این کار در سال ۱۹۴۸ از طرف آکادمی علوم جمهوری آذربایجان مطرح شد که شعرها ترجمه شد، اما به چاپ نرسید. سی سال پس از آن، که ژاله بسراغ کارهای جوانی خود به باکو رفت، دستنویس شعر هایش را در هیچ یک از آرشیو ها نیافت. آیا خانم سالویناوا، که در کتاب خود بارها به "آرشیو آذربایجان" اشاره می کند، آن ترجمه ها را ندیده است؟

۲- در اواخر دهه ی شصت از آذربایجان به ژاله پیشنهاد شد شعرهای تازه ی خود را بفروشد تا هر چه زودتر به چاپ فارسی برسانند. او شخصا شعرها را به باکو برد و به دست مسئولان چاپ سپرد. یک سال گذشت و هر وقت تلفنی سراغ دستنویس های خود را گرفت، گفتند از سرنوشت و موجودیت مجموعه بکلی بی خبرند. سرانجام نامه ای به یولیت بورو، ریاست کل تبلیغات و انتشارات اتحاد شوروی نوشت و اشعار را از او طلب کرد. پس از چند روز پرونده ی اشعارش را در خانه به او تحویل دادند. اگر فرض کنیم که این کار خطرناک نبود، بسیار جسارت آمیز بشمار می رفت. لازم به یادآوری است که پیشنهاد چاپ از سوی اتحادیه ی نویسندگان آذربایجان نبود. آنها به نوبه ی خود چندین مجموعه ی شعر ژاله را به زبان آذری ترجمه و چاپ کرده اند.

۳- در ۱۹۷۶ قرار بر این شد که شعرهای "دریافت شده" با اشعاری که در مجموعه های پیشین ژاله که در تاجیکستان چاپ شده بود، یک جا، بشکل دیوان در انتشارات "عرفان" واقع در شهر دوشنبه منتشر شود. ژاله تمامی شعرهای خود را با زحمت بسیار به خط سیرلیک به تایپ رساند و کتاب را شخصا به مسئول چاپ در انتشارات "عرفان" تحویل داد و قرارداد امضاء کرد، که موجود است؟ چند سال گذشت و در نهایت خبر رسید که شعرها یا دیوان اشعار بکلی گم شده است!

این "گم شدن" ها تصادف های تلخی است که سال ها وقت و اعصاب ژاله را خرد کردند و این ها همه بخشی از بیوگرافی اوست، که مولف بی خبر از آنها نبود. البته بودن یا نبودن شعرها، امروز دیگر برای شخص ژاله مهم نیست. چون با بینش کنونی اش نمی داند باید بر خامی و بی خبری معصومانه ی بیشتر شعرهای گذشته اش بگریزد یا بخندد. اما بهر حال آن اشعار بازتاب آرزوها و تلاش

های او در دوره های گونه گون زندگی اش هستند.

ژاله در ده سال اول اقامت خود در شوروی (با زادن و پروردن دو فرزند) تحصیل دانشگاهی کرد که چهار سال آخر آن برای تهیه ی مدارك لازم و نگارش تز دکتری (دسرتاسیون) در باره ی زندگی و آثار ملك الشعراء بهار، از دشوارترین و پیر ثمر ترین دوره های زندگی او بشمار می رود. سپس ۲۰ سال در انستیتوی ادبیات جهانی آکادمی علوم، در مسکو به کار تحقیق و تجربه آموزشی پرداخت. در اوائل دهه ی شصت رساله ی "نیماوشیچ - پدر شعر نو" را نوشت، که تئوری و نظرات آن شاعر نو آور را به تفصیل شرح داد. رساله ابتدا در تاجیکستان و سپس به زبان روسی در مطبوعات مسکو انتشار یافت. این نخستین اثری بود در باره ی تئوری شعر نو در ایران و نقش برجسته ی نیما که در شوروی نوشته شد. دو کتاب "شعر نو در ایران معاصر" و "شعر نو در افغانستان" از جمله کارهایی است که ژاله در انستیتو انجام داده است. متأسفانه بعلت نبودن وسائل چاپ و بویژه ستیزه گری مخالفان شعر نو در تاجیکستان (جریانی که پس از جنگ دوم جهانی در ایران و پس از ده سال در افغانستان رواج داشت) آن کتاب های چندین صد صفحه ای در بایگانی فرو خفتند و از حیث زمانی کهنه شدند. اما شعر نو هر روز شکوفان تر شد.

خوشبختانه شاعران نو قلم آن زمان، که سخنوران نامی معاصر تاجیکستان اند، با شوق بسیار به نو آوری نیما پیوستند و ضمناً ژاله را هم فراموش نکردند. برای او همین پاداش کافی است که شاعر مشهور تاجیک "مومن قناعت" در جمع همقلمان خود گفت: ابوالقاسم لاهوتی شعر مشروطیت ایران را به تاجیکستان آورد و ژاله شعر نو را.

این کارهای تحقیقی بایستی اساس موضوعی قرار می گرفت که خانم سالوبانوا زیر عنوان "نظر ژاله بر شعر نو" نادیده گرفته است. و همچنین جای تأسف است که مولف شعر های ۲۰ سال اخیر ژاله را از نظر دور داشته و آنها را در پلان کار خود نیاورده است. تحقیقات او تا سال های هفتاد است. بجز یکی دو نامی که از شعر ها ذکر کرده یا مثلاً فقط خبر می دهد که دو مجموعه ی "البرز بی شکست" و "ای باد شرطه" در دهه ی هشتاد چاپ شده اند. چه دگر گونی های عظیم و

رویداد های بزرگ سیاسی، اجتماعی و هنری که در این ۲۰ سال در ایران، در شوروی و در جهان رخ داده که طبعاً نمی توانستند احساس و اندیشه ی انسان عصر ما را متلاطم نکنند و در هنر و بویژه شعر که زبان گویای بشر است، بازتاب نداشته باشند. و چقدر برای زاله لازم و شوق آور است که زندگی شاعرانه و شعر خود را در آینه ی نقد آگاه آزاد تماشا کند تا بداند آیا شمع استعدادش فرو مرده یا به سو سو افتاده یا احياناً شعله ور شده است، که این نظر رشد یا نزول یا هرگونه دگرگونی دوران پختگی شاعر ضرورت تام دارد.

شاعرانی هستند که در زمان خود رفته رفته می میرند و فراموش می شوند. شاعران دیگری با گذشت زمان و رسیدن دوران میانسالی و سالمندی غالباً خود را تکرار می کنند و به اصطلاح درجا می زنند. و "گوته" نابغه هم هست که در سن هفتاد سالگی زیبا ترین شعر عاشقانه را در زبان آلمانی می سراید و برای عاشقان جهان یادگار می گذارد.

گفتنی است که برای شعر زاله همیشه کم و بیش شرایط فراهم بوده است: اندوه دوری از زادگاه و زبان مادری، و امید و انتظار دیدار. تشویق و یادآوری هموطنانش، که حضور غائبانه او را در صحنه ی ادبیات ایران همواره حفظ کرده اند. و نیز در زمان اقامتش در شوروی سابق، شرکت در کنگره ها و گردهمایی های ادبی، هنری و آشنائی با شاعران مشهور روس و خلق های دیگر شوروی و همچنین دیدار و تبادل افکار با شخصیت های برجسته ی جهان که چشم اندازهای تازه ای در برابر او گشودند. این ها همه زمینه های نو آبادی بودند برای شعر او.

۲۰ مجموعه ی شعر زاله بزبان روسی و زبان های ملل دیگر ترجمه و چاپ شد. که مجموعه ی "پرنندگان مهاجر" با تیراژ صد هزار نسخه، چنان بزودی بفروش رسید که حتی يك نسخه به گوینده اش نرسید. و این ها همه نشانه ی محبت و توجه فراوان مردم این کشور است که فراموش شدنی نیست. و از اینروست که وقتی زاله پس از ۳۲ سال به میهن خود بازگشت گفت:

گرچه همه ی عمر من برنج سفر رفت هیچ نکویم که عمر رفته، هدر رفت
جالب است که دگرگونی های اخیر، بتدریج افکار و نظرات خانم

سالویانو را نیز تغییر داد. در بخش آخر کتاب شیوه‌ی نگارش او آرام‌تر می‌شود و به شعر و شاعر از دیدگاه دیگری می‌نگرد. ژاله را از سنگرهای رزم برگرفته و تازه به یادش می‌آید که راستی او زن خانه‌دار و مادر هم هست. اما با این خبر کوتاه موضوع را کنار می‌گذارد. تنها به یادآوری شعر "مادران صلح می‌خواهند" سال ۱۹۵۰ اکتفاء می‌کند و حتی در صفحه‌ی ۷۹ از دو شعر: "عقاب دریائی" و "آئین بخردان" که به دو فرزند ژاله اهداء شده، تنها نام می‌برد، بدون اینکه بگوید شعرها برای کیست و موضوعشان چیست. و به این ترتیب از ده‌ها قطعه شعری که برای مادر و عشق و ایثارش برای کودکان جهان سروده شده چشم می‌پوشد.

شکفتا، خانم سالویانو که خودش مادر است و رنج و مهر مادری را با جسم و جان خود درک می‌کند چگونه این بخش از زندگینامه‌ی ژاله را حذف می‌کند! او و ژاله، دو مادر و دو زنی هستند در ردیف همه‌ی مادران و زنانی که خواسته‌اند با بالا بردن سطح دانش خود و با تلاش و کوشش همه‌جانبه، خود را بجائی برسانند که دیگر به شیخ تاریک زن قرون وسطائی شباهتی نداشته باشند. و آیا هنوز زن در دنیا حق ولای انسانی خود را بطور کامل بدست آورده است؟

البته در حسن نیت و صمیمیت مولف جای تردید نیست که این متقابل بود. هر وقت او از سوی آکادمی ازبکستان بسراغ آرشیو ژاله به مسکو می‌آمد، بایگانی در اختیارش قرار می‌گرفت و ژاله خواهش و سفارش می‌کرد که شعرهای او را که از آرشیو برمی‌دارد، پس بفرستد، که نفرستاد. و به این ترتیب امروز که در کتاب خود دائم به آرشیو شاعر اشاره می‌کند، بیشتر آن مدارک و اشعار در بایگانی شاعر وجود ندارد. مثلاً شعرهای: "رقص شعله‌ها"، "سوال عصر ما"، "چرا"، "تبریز"، "طوق زرین" و ...

و اما گفتیم که بخش آخر کتاب از لحاظ بینش و نگارش با صفحات آغازین تفاوت دارد. مولف بسراغ شعرهای لیریک ژاله می‌رود و مثلاً می‌گوید: شاعر ستاره‌ها، پرندگان، جنک و دریا را دوست می‌دارد و روی جنک و دریا، تاکید می‌کند. این جاست که سراینده را به شوق و شگفتی می‌آورد که چگونه ناقد به ژرفای احساس وی پی برده است. البته پیش از او احسان طبری در مقدمه‌ی "اگر هزار

قلم داشتیم" این را گفته بود.

تحلیل و ارزیابی منظومه‌ی دراماتیک "پرستو" به نقد ادبی نزدیک می‌شود. و همچنین بازگویی و شرح گفت و شنود ژاله با پرویز رجبی - سردبیر مجله‌ی "فردای ایران"، در ۱۹۸۱، در کتاب نایجا نیست.

در پایان باید گفت که وفور و گوناگونی اسناد و مدارک لازم که مولف محترم گرد آورده است از جهات مثبت و ارزشمند کتاب بشمار می‌رود. متأسفانه کاربرد آنها، هم در زمینه‌ی زندگینامه، هم در رشته‌ی سیاسی، و هم از نظر عاطفی و نقد ادبی، نیم‌رخ مخدوش ژاله را تصویر می‌کند، نه چهره‌ی طبیعی و واقعی او را. بنا بر این کتاب "ژاله اصفهانی" نمی‌تواند ماخذ و منبع کامل تحقیقات پژوهشگران آینده باشد.

با آرزوی موفقیت برای خانم اودمیلا سالویانوا، امید است شخص ایشان با نورا فکن نظر تازه‌ای گوشه‌های تاریک نوشتار خود را روشن کند. ژاله ۱۹۹۲

لودمیلا سالویانوا در نامه‌ای که به من نوشت تقصیر اشتباهات کتاب "ژاله‌ی اصفهانی" را متوجه محققان و ادیبانی کرد که پیش از او در این مورد نوشته‌اند و نظرات ژاله را پذیرفت و قول داد در رفع نواقص کار خود بکوشد. از سوی دیگر انستیتوی ادبیات آکادمی علوم ازبکستان در نامه‌ای جداگانه خبر داد که لودمیلا سالویانوا را بازنشسته کرده است. از این پیشامد بسیار متأسف و ناراحتم،

اما نمی‌توانم احقایق را نکویم. حفظ صحت نام و حرمت سر و وضع نام برد
زندگی ام